

زمینه‌های فکری و سیاسی مؤثر در تشکیل نهضت سربداران

نرگس منتی^۱

فرشته جهانی^۲

چکیده

سربداران نخستین حکومت شیعه دوازده امامی در ایران بودند که توانستند در یک نهضت مردمی علیه ظلم زمانه به پا خواسته تشکیل حکومت دهند. یکی از ویژگی‌های منحصر به فرد حکومت سربداران این بود که رهبری آن دارای دو جنبه مذهبی و سیاسی بود که تا آن زمان در تاریخ ایران اسلامی امری بی سابقه به حساب می‌آمد. مقاله حاضر بر آن است تا به روش توصیفی و تحلیلی زمینه‌های فکری و فرهنگی مؤثر در تشکیل نهضت سربداران و پیوند نهاد مذهبی و سیاسی را در آن مورد بررسی قرار دهد. بر این اساس حاصل شد که ظلم و ستم عمال مالیاتی ایلخانان و هرج و مرج سیاسی اواخر حکومت مغول باعث سرشکستگی و افسردگی مردم شده و این امر باعث شده بود که مردم در انتظار یک منجی بوده تا آن‌ها را از این وضعیت نجات دهد. همچنین رشد تصوف در این دوره و حضور صوفیان در عرصه سیاسی و اجتماعی و پیوند مستقیم این گروه در ایجاد این نهضت مؤثر واقع شد.

واژگان کلیدی: سربداران، ایلخانان، تصوف، تشیع

۱. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - تهران

۲. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی - تهران

مقدمه

قرن هفتم و هشتم هجری به عنوان نقطه عطفی در تاریخ تشیع اثنی عشری محسوب می‌شود. در این دوره با ظهور و رشد ناگهانی تشیع اثنی عشری در ایران مواجه هستیم. در اواخر دوره ایلخانی و اواخر قرن هشتم هجری نخستین حکومت شیعه اثنی عشری در ایران تشکیل شد که مقدمه‌ای شد برای تشکیل حکومت شیعی صفویه و رسمی شدن شیعه اثنی عشری در ایران. از این رو پرداختن به اوضاع فکری مؤثر در تشکیل این نخستین حکومت شیعی اثنی عشری (سربداران) ضروری می‌نماید. در این راستا این سؤال مطرح می‌شود که: نهضت سربداران تحت تأثیر چه اوضاع فکری و سیاسی تشکیل شد. به نظر می‌سد که گسترش تشیع و تصوف و ارتباط یافتن این دو جریان مذهبی در اواخر دوره ایلخانی توانست زمینه فکری را برای تشکیل حکومت سربداران فراهم سازد. نابسامانی سیاسی و اقتصادی اواخر حکومت ایلخانیان و نارضایتی مردم نیز این امر را تسهیل کرد. پژوهش حاضر سعی دارد به شیوه کتابخانه‌ای و به روش توصیفی و تحلیلی به پاسخی منطقی برای سؤال مطرح شده دست یابد. آنچه در پژوهش حاضر مورد بررسی قرار خواهد گرفت زمینه‌های فکری و سیاسی مؤثر در تشکیل نهضت سربداران می‌باشد. بنابر این حوزه زمانی این مقاله به سال‌های قبل از تشکیل حکومت سربداران تا سال ۷۳۶ هـ ق که سربداران موجودیت خود را اعلام کردند می‌پردازد. از این رو پرداخت مفصل به تاریخ سیاسی این حکومت پس از تشکیل، در حوزه این جستار نمی‌گنجد. لیکن برای آشنایی بیشتر خواننده با این حکومت به‌طور اختصار، شمه‌ای از حکومت سربداران بیان خواهد شد.

حکومت سربداران

نهضت سربداران از سوی مردمانی که تحت ستم مغولان بودند در ۱۲ شعبان سال ۷۳۷ هـ از روستای باشتین که از توابع شهر سبزوار بود آغاز شد. از این رو شهر تاریخی و شیعی سبزوار پایگاه اصلی سربداران محسوب می‌شود. و نام این حکومت با نام سبزوار گره خورده است. در قیام شیعی سربداران دو مسأله بیش از دیگر مسأله به چشم می‌خورد: نخست اینکه سربداران با اتکا بر مذهب تشیع اثنی عشری به صورت یک ایدئولوژی حاکمیت توانستند قیام خود را در جامعه هدایت کرده در خلال نیم قرن، بعد انقلابی آن را به بار نشانند و باعث

گسترش و نفوذ آن در سایر نواحی، چه به صورت سیاسی و نظامی و چه به صورت فکری گردند. دوم خاتمه بخشیدن به سلطه سیاسی - نظامی مغولان در ایران. (آژند، ۱۳۸۳، ۱۲)

امیر وجیه‌الدین مسعود دومین حاکم سرداری با کشتن برادر خود در رأس حکومت سرداران قرار گرفت. وی به خوبی میدانست که مشروعیت لازم را برای حکومت ندارد از این رو شیخ حسن را از زندان آزاد کرده وی را به عنوان رهبر مذهبی سرداران معرفی کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰، ۸۴)، تا از این طریق هم نیروی عظیم مریدان شیخ حسن را در اختیار درآورد و هم مشروعیتی مذهبی به حکومت خود بدهد. از این زمان حکومت سرداران دارای دو جریان مذهبی و سیاسی شد. در نهایت پیوند این دو جریان منجر به فروپاشی خاندان طغای تیمور و برچیدن سلسله ایلخانان هلاکویی در ایران شد. (حلاج، ۱۳۷۹، ۵) در نهایت، سرداران در سال ۷۸۳ هـ توسط تیمور لنگ از میان برداشته شدند.

اوضاع تشیع در دوره ایلخانی

حمله مغول به ایران به سلطه خلفای سنی مذهب و متعصب عباسی پایان داد. از آنجا که حکام مغولی شمن پرست بودند و تعصب مذهبی نداشتند نوعی فضای باز مذهبی در ایران برقرار شد. به همین دلیل شیعیان اثنی عشری که تا این زمان در مضیقه بوده و بر حسب ضرورت در تقیه به سر می‌بردند از گوشه و کنار قلمرو اسلامی سربرآوردند و مجال خودنمایی یافتند. حتی اسلام آوردن ایلخانان نیز در تساهل و تسامح آنان تغییری ایجاد نکرد بلکه از این پس دربار مغول محلی شد برای بحث و جدل‌های آزادانه و برابر مذاهب مختلف که ایلخانان بیشتر نقش تماشاچیان این مجادلات را بازی می‌کردند از این رو تشیع امامی روز به روز بیش از پیش در عرصه ظاهر می‌شد تا آنجا که حتی اولجایتو ایلخان برای مدتی مذهب تشیع اختیار کرد (آژند، ۱۳۶۳، ۱۶). به این ترتیب در اواخر دوره ایلخانی، شیعیان امامی به اندازه‌ای رشد کرده بودند که براساس آنچه در عقاید این مذهب دیده می‌شود؛ در صورت وجود شرایط، در مقابل ظلم قیام کنند.

اوضاع تصوف دوره ایلخانی

حمله وحشیانه و غیرقابل توصیف مغول به ایران نقطه عطف بزرگی در تاریخ این سرزمین به حساب می‌آید. خرابی‌ها و ویرانی‌ها و کشت و کشتارهای وسیع و غیرانسانی این واقعه شوم تا سال‌ها از ذهن مردم ایران پاک نمی‌شد و پیامدهای وحشتناک این واقعه تا قرن‌ها بر پیکر سرزمین ایران نمایان بود. در این اوضاع آن چه در روحیه و ذهن مردم ایران از مشاهده این کشت و کشتارها و ویرانی‌ها برجای ماند، همه سرگردانی و ناامیدی و حیرانی و افسردگی بود. مجموع این حالات روحی جز عزلت و گوشه‌نشینی و انزوا در پی نداشت. این گوشه‌نشینی‌ها اندک اندک با تصوف که خصیصه اصلی آن انزوای از اجتماع و خلوت با خود و خدای خود بود؛ ارتباط یافت و موجب گرایش مردم به تصوف شد. مردمی که نه قدرت ایستادگی در برابر ظلم را داشتند و نه تاب تحمل این همه ویرانی و خرابی و ظلم را، ناچار به تصوف روی آوردند تا از این راه روح خنجر خورده خود را تسکین دهند. به این ترتیب تعداد رباط‌ها و خانقاه‌ها که محل تجمع این صوفیان دست از دنیا شسته بود در قرن‌های هفتم و هشتم هجری رو به ازدیاد گذاشت. البته نباید از نظر دور داشت که هرچند تصوف با عزلت و گریز از اجتماع پیوند خورده بود اما ذهن این صوفیان همواره درگیر بازگشت و ایستادگی در برابر ظلم و ستم بود. از این رو تصوف قرن هشتم به صورت تصوفی اجتماعی، سرکش و سیاسی بود ظاهر می‌شود. و این امر تا جایی پیش می‌رود که در اواخر دوره ایلخانی برخی از صوفیان رهبری نهضت سربداران را علیه ظلم ایلخانان برعهده می‌گیرند و هادی مردم در حرکت انقلابی و ایستادگی در برابر جور زمانه می‌شوند.

اوضاع سیاسی ایران همزمان با شکل‌گیری سربداران

در واپسین سال‌های حکومت ایلخانان، نارضایتی و غلیان افکار قشرهای مختلف مردم شهر و روستا در ایران و بویژه خراسان به حد اعلا رسیده بود. اعیان مغول و ترک در خراسان بسیار مقتدر بودند. بخصوص امیران طایفه اویغور و طایفه مغولی نفوذ فراوان داشتند. نیرومندترین سران ملوک الطوایف خراسان، امیر شیخعلی جانشین ایلخان که فرزند امیرعلی قوشچی بود. رئیس طایفه اویرات امیر ارغون شاه از قبيله جانی قربانی و نوه امیر نوروز و نتیجه ارغون، که نواحی نیشابور و طوس و مشهد و ابیورد و... را به تصرف خویش در آورده بود.

(حقیقت، ۱۳۷۸، ۷) امیران طایفه جانی قربانی افرادی ظالم و بی رحم و متجاوز به حقوق رعایا و خرده مالکان محلی بودند و همین امر موجبات ناراحتی و نارضائی و غلیان فکری وطن پرستان پرشور مردم خراسان را فراهم کرد. (همان، ۸)

در فاصله سال‌های ۷۳۱ هـ تا ۷۸۲ هـ در تاریخ ایران آتش جنگ‌های داخلی ایران برافروخته شد. پس از مرگ ایلخان ابوسعید، جنگ‌های داخلی و مبارزه ملوک الطوائفی به خاطر کسب قدرت درگرفت و در این گیرودار روستاییان و شهریان از غارت و چپاول و تجاوز لشکریان و برخی از امیران مغول سخت زیان دیدند. (راوندی، ۱۳۸۲، ۳۳۱)

ظلم و ستم عمال مغول به مردم

هرج و مرج و عدم کنترل اوضاع از سوی حکومت مرکزی، دست عمال شهرها و امیران را در ستم کردن به مردم باز گذاشته بود. جنگ‌های داخلی پی در پی خسارات فراوانی به زمین‌های کشاورزی وارد میکرد و گاه باعث قحطی و گرسنگی در روستاها می‌شد. « بسیاری از نواحی آن خطه (خراسان) بر اثر تهاجم و غارت شاهزاده یساور جغتایی ویران گشته بود. (۷۱۶ – ۷۱۷ هـ). یساور نه تنها خراسان را غارت کرد و غلات را طعمه آتش ساخت بلکه عده کثیری از روستاییان را به بردگی برد ». (پطروشفسکی، ۱۳۶۵، ۲۸).

همچنین علاوه بر این‌ها وجود رسمی به نام نزوله یا نزول اجلال نیز مزید بر علت شده بود. و مصیبتی واقعی برای مردم روستا به شمار می‌رفت. (راوندی، ۱۳۸۲، ۳۱۸) هر شخصیت مغولی به شهر یا دهکده‌ای قدم میگذاشت برای خود و خادمان و همراهانش صدها منزل را اشغال می‌کرد. نوکران امیر یا فرمانروا هر چه از اموال مردم می‌خواستند به غارت می‌بردند و به ناموس آن‌ها دست درازی می‌کردند و صاحبان خانه‌ها را مورد استهزاء قرار می‌دادند. (همان، ۳۱۸)

در طی قرون گذشته هرگز وضع مردم ایران به این وخامت و سختی دوران مغولان نبود. ادبار و بدبختی و ناامیدی بر زندگی مردم سایه انداخته بود. و همه در این میان تنها به فکر یک منجی بودند تا آن‌ها را از این اوضاع اسفناک رهایی داده دست ظلم را از زندگی آن‌ها کوتاه کند. در چنین شرایطی بود که به هر ندای معترضی لبیک می‌گفتند و به راه می‌افتادند.

وضع مالیات در اواخر دوره ایلخانی

در دوره تسلط مغوان در ایران مالیات‌های گوناگونی و بسیاری از مردم اخذ می‌شد. به‌طوری که منابع آمارهای گوناگونی از انواع مالیات‌هایی که در این دوره از مردم گزیده می‌شد به دست می‌دهند. به قولی در این دوره روستاییان می‌بایست قریب سی‌گونه مالیات و بیگار را بپردازند. (همان، ۳۱۷) جمع‌آوری مالیات از رعایایی که در اراضی دیوانی و اینجو سکونت داشتند، مستقیماً توسط دستگاه مالی دیوان عالی یا دیوان اینجو به عمل می‌آمد و یا به زمین داران و تجار بزرگ به مقاطعه داده می‌شد. این شیوه اخیر برای مردم بسیار سنگین و دشوار بود. زیرا تعداد مالیات‌ها بسیار زیاد بود و مالیات‌گیرندگان در هنگام اخذ مالیات ظلم زیادی بر مردم روا می‌داشتند. روستاییان ستم دیده چون می‌شنیدند که گیرندگان مالیات به روستایشان نزدیک می‌شوند می‌گریختند. همچنین پاسدارانی می‌گماردند تا به موقع آن‌ها را خبر کنند. وقتی مأموران مالیاتی روستا را خالی از مرد می‌یافتند؛ زنان را با خود می‌بردند. اغلب نیز کسی در ده دیده نمی‌شد. به همین دلیل در روستاها به اندازه کافی کشت و کار نمی‌شد و نتیجه این وضع بالا رفتن قیمت‌ها بود (اشپولر، ۱۳۸۶، ۳۱۳). در این دوره گذشته از عوارض و مالیات‌ها گوناگون که به زور از مردم گرفته می‌شد، تسلیم بروات به شاهزادگان و خاتونان و امیران نیز بسیار متداول بود. برات به دارنده آن این حق را می‌داد که موجب و مستمری خود را از محل مالیات‌های فلان به بهمان ولایت یه ده وصول کند (همان، ۳۱۷).

اخذ مالیات‌های مختلف که در اواخر دوره ایلخانی به مراتب بر تعداد آن‌ها افزوده شده بود و در طول سال به کرات از روستاییان به زور گرفته می‌شد مردم را به ستوه آورده بود. کار به جایی رسیده بود که برخی از حکام ده بار و حتی بیست و سه بار مالیات دام را دریافت می‌داشتند. چون اجحاف مأموران مالیاتی از حد می‌گذشت، اداره امور مالیاتی دولت فرستادگانی برای رسیدگی اعزام می‌داشت. در چنین حالی حاکم به عجله به پیشواز این فرستادگان می‌رفت و با پرداخت رشوه آنان را از رسیدگی به وضع منصرف می‌کرد (اشپولر، ۳۱۲). در نتیجه این امر کشاورزی با رکود قابل ملاحظه‌ای مواجه گشت و فرار مردم و تخلیه روستاها امری معمول شده بود. مجموع این عوامل رکود اقتصادی را به همراه داشت.

افزایش روز افزون ظلم و ستم در اواخر دوره ایلخانان، وضع مالیات‌های سنگین، رکود اقتصادی، مردم را روز به روز افسرده تر و نا امیدتر می‌ساخت. در چنین شرایطی مساجد و خانقاه‌ها مملو از کسانی شد که برای تسکین روح خود در مجالس وعظ مشایخ صوفیه در این اماکن جمع می‌شدند. مشایخ صوفیه نیز برای آرامش مردم آن‌ها را به آمدن یک منجی و ایستادگی در برابر ظلم و ستم و رهایی از اوضاع اسفناک مژده می‌دادند. اندیشه ظهور منجی و رهایی از ظلم، بیش از پیش موجب نزدیکی و پیوند خوردن تشیع و تصوف در این دوره شد. انتظار ظهور منجی که سال‌ها شیعیان اثنی عشری را در برابر تحمل ظلم و ستم مقاوم کرده بود اکنون از طریق مشایخ صوفیه که سخنان شان رنگ تشیع داشت، به مردم انتقال می‌یافت. از میان مشایخ صوفیه که به وعظ و سخنرانی در خراسان می‌پرداختند و مردم را به مقاومت و ایستادگی در برابر ظلم تشویق می‌کردند، نام شیخ خلیفه بیش از دیگران می‌درخشد. شیخ خلیفه درویشی زاهد بود که ظاهراً مذهب تشیع داشت. «روزی شیخ (شیخ رکن‌الدوله) از او پرسید که چه مذهب داری گفت آنچه من می‌جویم از این مذاهب اعلاست» (سمرقندی، ۱۳۸۳، ج ۱، ۱۷۵). این پاسخ مبهم شیخ خلیفه از سوی شیخ رکن‌الدوله تعبیر به شیعه بودن وی شد. و از این رو شیخ خلیفه به خراسان که از دیباز مرکز تجمع شیعیان اثنی عشری بود رفته و چون موقعیت را مناسب دید به وعظ و خطابه پرداخت. مردم بسیاری مرید وی شدند. و عده زیادی بر گرد وی جمع شدند. شیخ خلیفه مردم را به تحمل درد و رنج و مقاومت در برابر ظلم و ستم نصیحت می‌کرد. فقهای سنی مذهب خراسان که مریدان روز افزون شیخ خلیفه را مشاهده کردند به هراس افتاده با حيله کمر به قتل شیخ خلیفه بستند. « بامدادی شیخ خلیفه را در مسجد از ستونی به حلق آویخته دیدند و خشتی چند در پای ستون بر یکدیگر نهاده چنان که شخصی به ریسمان خود آویخته باشد (همان، ج ۱، ۱۷۵). وقوع قتل شیخ خلیفه باعث غلیان احساسات مردم شده مریدانش به جوش آمده آماده وقوع یک شورش بودند لیکن در این زمان هنوز رهبری که بتواند از لحاظ نظامی این جریان را رهبری کند وجود نداشت. در این میان بزرگ ترین مرید و شاگرد شیخ خلیفه به نام شیخ حسن جوری موج مریدان معترض را گرد خود جمع کرده به آن‌ها گفت که هنوز زمان نهضت فرا نرسیده است. شیخ حسن در شهرهای نیشابور و مشهد و ابیورد و خبوشان می‌گشت و مردم را به طرقت شیخ خلیفه دعوت می‌کرد. اکثر مردم کوهپایه نیشابور او را قبول کردند. از این زمان موج این

اعتراضات نظم و جهت خاصی به خود گرفت. گویا مردم از لحاظ فکری کاملاً آماده وقوع حادثه‌ای بزرگ و حرکت علیه ظلم بودند. و در این راه با جریان تصوف سرکش و اجتماعی همراه شده بودند. «هرکس مرید وی (شیخ حسن) می‌شد نام او را ثبت کرده می‌گفت حالا وقت اختفاست و می‌فرمود که آلت حرب راست کرده موقوف اشارت باشند». (همان، ۱۷۵) چندی نگذشته بود که موج عظیمی مرید شیخ حسن شدند که حاضر بودند در راه وی جان ببازند. اکنون این موج عظیم از لحاظ فکری کاملاً آماده بودند تا در مقابل ظلم در ایستاده از یوغ ظلم عمال ایلخانی رهایی یابند. در چنین اوضاعی بود که سربداران برخاستند و این جریان فکری و مردمی را با خود همراه کردند و توانستند به کمک همین مریدان صوفیه حکومت ایلخانی را از میان بردارند و به حکومت ایلخانان در ایران خاتمه دهند.

نتیجه‌گیری

مغولان مهاجم اگرچه توانستند به زور شمشیر ایران را مسخر خود گردانند و تشکیل حکومت دهند. و با اسلام آوردن سعی کردند خود را به مردم مسلمان ایران نزدیک کنند اما هیچ‌گاه از سوی مردم ایران پذیرفته نشدند و همواره مردم به این حکومت به چشم غاصب می‌نگریستند. در اواخر دوره ایلخانان ظلم و ستم عمال ایلخانی رو به فزونی نهاد و مالیات‌های بسیار زیاد که به زور از مردم گرفته می‌شد بر نارضایتی و نابسامانی اوضاع افزود. در کنار این جریان رشد دو جریان تصوف اجتماعی و تشیع اثنی عشری را شاهد هستیم. در ادامه نزدیکی اندیشه تصوف و تشیع در این دوره باعث پیوند خوردن این دو جریان با یکدیگر شد. در نهایت تصوف این دوره توانست در قالب تشیع ذهن و فکر مردم را آماده ظهور یک منجی گرداند. در نهایت این حکام سربداری بودند که توانستند این جریان آماده فکری را در اختیار خود درآورده خود را منجیان مردم از یوغ ظلم و ستم ایلخانان معرفی کنند. و به این ترتیب نخستین حکومت شیعه اثنی عشری در ایرا تشکیل شد.

منابع

۱. آژند، یعقوب، ۱۳۶۳، قیام شیعی سربداران، تهران، گستره.
۲. پطروشفسکی، ۱۳۶۵، نهضت سربداران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، امیرکبیر.
۳. حقیقت، عبدالرفیع، ۱۳۷۸، قیام سربداران، تهران، آگه.
۴. حلاج، امید، ۱۳۷۹، قیام سربداران خراسان، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، ۱۳۸۰، زبده التواریخ، محقق و مصحح سید کمال حاج سید جوادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ اول.
۶. راوندی، مرتضی، ۱۳۸۲، تاریخ اجتماعی ایران، تهران، نگاه، چ دوم.
۷. سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق، ۱۳۸۳، مطلع السعدین و مجمع البحرین، محقق و مصحح عبدالحسین نوایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چ اول.
۸. اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۸۴، تاریخ مغول، تهران، امیرکبیر، چ هشتم.
۹. اشیپولر، برتولد، ۱۳۸۶، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میر آفتاب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ نهم.
۱۰. صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۸، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، فردوس، ۱۳۷۸.

